



دروغگویی ما و علل آن

طاهره شیخ الاسلام
کانون رشد فرهنگ و هنر افغانستان

کوروش کبیر هزاران سال پیش از خداوند خواست که زمین ما را از دو مصیبت بزرگ ایمن بدارد، یکی از آن دو مصیبت خشکسالی بود و دیگری دروغ. از دیر باز خودیها و آنانکه سفری کوتاه یا بلند مدت به کشور ما کرده اند چه جهانگردان و چه سیاستمداران و نویسندگان، در مراجعت به کشور خویش دست به نوشتن در مورد ما زدند و تقریباً قریب به اتفاق آنها از دروغگویی و دو رویی به عنوان یکی از شاخص ترین ویژگیهای ما نام بردند. اما متأسفانه همانگونه که اشاره شد هیچیک به چرایی این خصایص نیندیشیدند و از آن حرفی به میان نیاورند. در این نوشتار کوتاه خواهیم دید چگونه شرایط محیطی باعث دروغ گویی و آن نیز به نوبه خود به ویژگیهای نامناسبی دیگری در ما و تمامی مردم جوامعی که شرایطی مشابه جامعه ما دارند منجر می گردد. * می دانیم که انسان ها، هم به لحاظ قابلیت ها و استعدادهای فطری، و هم به لحاظ شرایط اقتصادی و فرهنگی حاکم بر خانواده، از یکدیگر متفاوتند. این تفاوتها در کلیه جوامع بشری حتی در بهترین و پیشرفته ترین آنان باعث می شود که افراد از نظر موقعیت اجتماعی در سطوح متفاوتی قرار گیرند.

در جوامعی که قانونی از حق مردم دفاع نمی کند، افرادی که در موقعیتهای بالاتر قرار دارند می توانند زندگی زیر دستان خود را منفی یا مثبت تحت تاثیر قرار دهند. در این جوامع جلب رضایت فرادستان و باج دادن به آنان هم در جهت کسب منفعت و هم برای دفع ضرر رایج می گردد. و از آنجاییکه افراد در هر موقعیتی که باشند در عین حال که زیر نفوذ شخص و یا اشخاصی قدرتمندتر از خود هستند، به گونه ای در رأس قدرت بوده و زیردستانی دارند، ترس و بدنبال آن جلب رضایت، یعنی باج دهی در تمامی جامعه بنوعی تسری می یابد. با یک نگاه می توان دید که کلیه روابط در چنین جوامعی از الگوی زورگویی-زور پذیری و یا همان ارباب-رعیتی پیروی می کند. بعنوان مثال رابطه کارفرما و کارگر، رییس و کارمند، معلم و شاگرد، شوهر و زن، والدین و فرزندان و حتی فرزندان بزرگتر نسبت به خواهر و برادر کوچکتر از خود در داخل یک خانواده.

جلب رضایت از راههای مختلفی انجام می شود که از آن جمله می توان به سازش، سکوت، اطاعت، تعریف و تمجید کردن، هدیه و رشوه دادن اشاره کرد. شدت و ضعف این اعمال بستگی به شرایطی دارد که فرادست و فرودست در آن قرار گرفته اند. واژه گانی چون: تملق، چاپلوسی، شیرین زبانی، خوشزبانی، مردم داری، خوش

خدمتی، چرب زبانی، بادمجان دور قاب چینی، زبان بازی و... که در مکالمات روزمره ما به وفور مورد استفاده قرار می گیرند، هر یک به نوعی به این اعمال (گفتارها و رفتارها) اشاره دارند. از راههای دیگر جلب رضایت استفاده از القاب و عناوین است. القابی چون جنابعالی، صاحب، محترم و "شما"؛ کلمه رایجی که معمولاً برای خطاب شخص مقابل در جوامع مدرن مورد استفاده قرار می گیرد و به موازات آن استفاده از کلماتی چون نوکر، چاکر، مخلص، خاک، جان نثار، کوچک، ارادتمند و... به جای "من"؛ تنها کلمه ای که برای خطاب اول شخص در کشورهای مدرن استعمال می شود و هم چنین استفاده از عناوینی چون جناب رییس، آقای مدیر و دکتر و انجینر، مهندس و... و اعمالی چون تعظیم کردن، دست بوسی و پا بوسی نیز در جهت همین جلب رضایت و به بیان دقیق تر از سر ترس صورت می گیرد.

اما از آنجا که "ترس"، از قدرتمند و فرادست یک موجود هولناک و از فرودست یک موجود ضعیف و ترسو در ذهن مجسم می کند و این چندان مطلوب نیست، تمامی این اعمال را تحت نام "احترام" انجام دادیم. عملی که باعث شد که این رفتارها و گفتارها (احترام کاذب) از حالت عمودی یعنی فرودست- فرادست یا سلسله مراتبی، به حالت افقی نیز تسری یابد چرا که همگان به احترام احتیاج دارند. این جایگزینی هم چنین باعث شد که فرادست به یک "مراد و محبوب" و فرودست به "یک مرید صادق" تغییر چهره دهند.

حال نگاهی بیافکنیم به حاصل این جابجایی یعنی احترام به جای ترس

۱- وقتی بلی صاحب گویی و موافقت با عقیده افراد احترام تلقی شود، مخالفت با عقیده بی احترامی خواهد بود، و
۲- هنگامی که سکوت در مقابل ناروا احترام نام گرفت، اظهار عقیده بی احترامی تلقی می شود، و
۳- وقتی تعریف و تمجید احترام قلمداد شد، انتقاد بی احترامی به حساب می آید و عدم تحمل آن امری بسیار طبیعی به نظر می رسد. این معانی قراردادی باعث می شوند ما برای ابراز احترام به تعریف و تمجید دروغین از یکدیگر بپردازیم، و در مقابل نقاط ضعف و یا عیوب افراد (رییس، مدیر، معلم، استاد، همکار، همسر و یا هر کس دیگر) سکوت اختیار کنیم، چرا که در غیر اینصورت کار ما توهین تلقی شده و به خشم آنها منجر می شود، خشم آنان انتقام بر می انگیزاند و آرامش و گاه زندگی ما را به مخاطره می اندازد.

۴- از طرف دیگر وقتی سهامت انتقاد رو در رو در جامعه از بین رفت، این انتقادات در غیاب افراد مطرح میشود. و این همان پدیده رایج و مذموم غیبت کردن است. دورویی، تظاهر، دورنگی، ریا و دروغ کلماتی که ما انتساب آنها را نسبت به خود بسیار توهین آمیز تلقی می کنیم، چیزی نیستند جز بیان نکردن حرف هایی که در دلمان می گذرد، از ترس این که دیگران ناراحت شوند و بیان حرف هایی که به آنها اعتقادی نداریم در جهت خوشنود نمودن دیگران.

آری همه ما را به دروغ گویی متهم کردند، اما هیچکس به این اشاره نکرد و یا متوجه این امر نشد که ما در اکثر موارد با دروغ هایمان (و در اینجا البته نظر به همین نوع دروغ گویی دارم و نه سایر انواع دروغها) به یکدیگر ابراز احترام می کنیم و از دروغ شنیدن نیز بهمین دلیل خوشنود می شویم که تصور می کنیم مورد احترام قرار گرفته ایم.

جابجایی هوشمندانه اما مخرب دو کلمه "احترام" و "ترس" باعث گردیده است که ما حتی آنجا که ترس از مال و جان و ناموس خویش نیز نداریم فقط و فقط در راستای ابراز احترام به یکدیگر دروغ بگوییم.

۵- وقتی دروغ فراوان گفتیم و شنیدیم اعتماد از میان ما رخت بر می بندد که به قول سعدی "دروغ گفتن به ضربت لازم ماند که اگر نیز جراحت درست شود نشان بماند."

**یکی را که عادت بود راستی
خطایی رود در گذارند از او**

**وگر نامور شد به قول دروغ
دگر راست باور ندارند از او**

این عدم اعتماد ما را مجبور می کند که برای باوراندن حرفهایمان به یکدیگر به مبالغه روی آوریم و به اصطلاح از گاه کوه بسازیم و در بسیاری از اوقات قسم پشتوانه آن کنیم قسم هایی چون به جدم، به روح پدرم، به مرگ مادرم، به پیر و ...؟

با نگاهی به زندگی هر روزه خودمان می توانیم دریابیم که بیشتر مکالمات روزمره ما به مبالغه آمیخته است. اصطلاحاتی چون "به مرگ بگیر تا به تب راضی شود" و یا "از گاه کوه ساختن" و "یک کلاغ و چهل کلاغ" همه به نوعی به ویژگی مبالغه کردن در میان ما اشاره دارند. خصوصیتی که تقریباً بر تمامی وجوه زندگی ما از دوستی و مهر تا خشم و نفرتان سایه خویش را افکنده است. مبالغه در ابراز محبت در جملاتی چون "فدایت شوم، قربانت بروم، قدم بر روی چشم ما بگذارید و ..."، خود را نشان می دهد در حالیکه می دانیم کمتر کسی برآستی حاضر است جان خویش را فدای دیگری کند. مبالغه در اظهار کوچکی در کلماتی چون: "نوکر، چاکرم و خاک پایم" خود را نشان می دهد و مبالغه در نفرت را در عباراتی چون "چشم دیدنت را ندارم، بروی و برنگردی، خفه شوی"، می توان مشاهده کرد، در حالیکه کمتر کسی حاضر به مرگ شخصی است که از او کدورتی به دل دارد. مبالغه در تهدیداتمان نسبت به فرزندانمان با عباراتی چون "اگر چنین کنی می کشمت" و یا "اگر پدرت بفهمد می کشدت" خود را می نمایاند. و مبالغه در واکنشها مان به حوادث بسیار جزئی مانند ریختن کمی آب بر روی فرش یا شکستن یک گلدان سفالی در گفتن "خدا مرگم بدهد" تجلی می کند. و بالاخره عبارت "صدبار گفتم" را نیز زمانی استفاده می کنیم که حرفی را بیش از یک یا دو بار به کسی زده ایم.

ما آنچنان به گفتن و شنیدن این مبالغه گویی ها عادت کرده ایم که تا حرفها، خواسته ها و حوادث را چند ده یا چند صد برابر نکنیم اموراتمان نمی گذرد. بعنوان مثال اگر سرمان درد می کند و می خواهیم در خانه کمی سکوت برقرار باشد، باید اطرافیان را متقاعد کنیم که مغزمان از شدت درد در حال متلاشی شدن است وگرنه کسی به حرف ما توجهی نمی کند.

هر چند این ویژگیهای اخلاقی ممکنست کم اهمیت به نظر برسند اما با نگاهی به تاریخ می توان دید که همین خصوصیات و عادات گاه ملت‌هایی را به سوی جنگ و نابودی سوق داده است.

بعنوان مثال عبارت مبالغه آمیز "تمامی اسرائیلی ها همراه با زنان و فرزندانشان بایستی به کانال سوئز انداخته شوند" توسط جمال عبدالناصر رهبر سیاسی مصر و جدی گرفته شدن آن توسط غربیان که خود عادت به گزافه گویی ندارند به جنگ شش روزه و متعاقب آن صدمات جبران ناپذیری منجر گردید که ملت مصر بهای بسیار گرانی برای آن پرداخت. در حالیکه او احتمالاً/یقیناً بعنوان انسانی شریف و مسئول تمایلی حداقل به نابودی زنان و کودکان اسرائیلی نداشت.

۶- وقتی انسان مجبور شد یا در مقابل گفتار و رفتار غیر عادلانه دیگران سکوت اختیار کند و یا در جهت تنازع بقای خویش و یا در جهت احترام گذاشتن به دیگران دروغ بگوید یعنی به تملق و تعریف بیهوده از آنان مشغول شود، نارضایتی و کینه در دل او بوجود می آید. این نارضایتی ها ذره ذره جمع و به انبار باروتی تبدیل می شود که اگر تخلیه نشود روان فرد را پریشان می کند و تخلیه آن نیز از طریق تهمت زدن، ترور شخصیت، وارد آوردن لطمات مالی یا در شرایط حاد حذف فیزیکی خود را نشان می دهد که به گفته سعدی:

از آن کز تو ترسد، بترس ای حکیم
و گر با چنو صد بر آیی به جنگ

از آن مار بر ای راعی زند
که ترسد سرش را بکوبد به سنگ

نبینی که چون گربه عاجز شود
بر آرد به چنگال چشم پلنگ

۶- از طرف دیگر هنگامی که صراحت و صداقت جایی برای بروز نیافت، رفتارهای خاص، سخنان دو پهلو و "به در بگو تا دیوار بشنود" و استفاده از ایما و اشاره یا طعنه و کنایه معمول می گردد.

۷- با رواج این اعمال، شک و توهّم در میان افراد بوجود می آید، بدین معنی که مردم در رفتارها و گفتارهای یکدیگر به دنبال معانی خاص خواهند گشت و هر عمل یا گفته‌ای را تفسیر کرده و به خود خواهند گرفت. این پدیده نه تنها باعث می گردد که مقدار زیادی از توانایی های فکری خویش را در راه کشف مقصود و نظر دیگران بکار گیریم، بلکه بایستی بشدت مواظب گفته‌ها و رفتارهای خویش باشیم که مبادا توسط دیگران تعبیر سوء شده و به آنان بر بخورد. پدیده های به ظاهر کم اهمیت اما رایجی که وقت و انرژی بسیاری را از فرد فرد ما تلف می کند و آرامش و سلامت روان ما را مختل می سازد.

حساسیت زیادی که در بین ما نسبت به نحوه و چگونگی این گفتارها و رفتارها وجود دارد، از همین امر نشات می گیرد. در زندگی خویش کم شاهد رنجش و کدورت‌هایی نبوده ایم که به دلیل گرم نبودن سلام، سرد بودن خداحافظی، بلند نشدن در موقع ورود و اظهار ارادت نکردن، عدم ذکر عناوین دکتر و مهندس و انجینر و آقا در بین ما بوجود نیامده باشد بدلیل اینکه آنها را بی احترامی به خود تلقی کرده ایم و این در حالی است که:

در جوامع پیشرفته، احترام نه از طریق دولا و راست شدن، قربان و صدقه رفتن، تعریف و تمجیدهای افراطی، موافقت های تام و تمام با عقاید، دست بوسیدن، عالی جناب و مهندس و دکتر خطاب کردن، اظهار ارادت و خاکساری های ظاهری، و ده ها رفتار و گفتار دیگر، بلکه با تحقیر نکردن یکدیگر به خاطر جنس و سن و لهجه و شغل، دخالت نکردن در کار و زندگی هم، قضاوت نکردن و برچسب نزدن بر یکدیگر و در یک جمله آزار نرساندن به یکدیگر خود را نشان می دهد و این همان است که حافظ شیراز به زیبایی و سادگی هر چه تمامتر در این بیت گنجانیده است:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست.

متأسفانه بسیاری از این ویژگیهای نابسامان اخلاقی همراه با آداب و رسوم حاصل از آنها، بنام فرهنگ در بین ما و مردمان جوامع سنتی مشابه جامعه ما، چنان پایگاه محکمی یافته است که کمتر کسی حتی جرات زیر سوال بردن آنها را پیدا می کند. ویژگیهای مخرب و آداب و رسوم دست و پاگیری که نه (دیگر) ربطی به سیستم های حکومتی این جوامع دارد و نه جای پای ابرقدرتها را در آن می توان دید. تنها رواج این تصور غلط در بین ما که خلیقات، عادات و آداب و رسوم هر چه که باشد حتما چیز خوبی است و باید حفظ شود، باعث می شود که ما در تداوم آنها تحت نام حفظ فرهنگ تعصب به خرج دهیم و نسل پس از خود را نیز وادار به انجام آنها بنماییم. توجه هموطنان عزیزم را در اینجا به نکته ای بسیار حیاتی جلب می کنم و آن اینکه:

فرهنگ مردم جوامع ناامن و نابرابری مانند جامعه ما، فرهنگی است حاصل ناامنی و بیعدالتی که با حفظ آن هیچگاه نمی توان به امنیت و عدالت اجتماعی رسید. به بیان دیگر نمی توان با رفتارهای ناعادلانه، هم چون مسخره کردن افراد به خاطر لهجه، قومیت، جنسیت و... عدالت برقرار کرد، و با چاپلوسی و تعریف و تمجید بی رویه و عادت از یکدیگر، صداقت را رواج داد، و با ایجاد رعب و وحشت در دیگران از طریق واکنشهای تند به انتقاداتشان، صراحت بیان بوجود آورد. با توجه به اینکه زمینه ساز اقتصاد، سیاست، ادبیات و روابط اجتماعی سالم بستر سالم فرهنگی است، می توان دریافت چرا ما در هیچیک از این زمینه ها تا کنون به رشد درخوری نرسیده ایم و بعبارتی در رده کشورهای عقب مانده قرار داریم.

به نظر می رسد که ما راهی نداشته باشیم جز اینکه از خواب عمیق هزاران ساله خود بیدار شویم و موقتا دست از افتخار به تاریخ و فرهنگ خود برداریم و بدانیم تا زمانی که تعریف و تمجید و قربان صدقه رفتنهای دروغینمان را به حساب احترام به یکدیگر می گذاریم، انتقاد سازنده و بیان عقیده ی مخالف نظر خود را بر نخواهیم تابید و فرد و جامعه ای که انتقاد نپذیرد، کماکان در مشکلات و معضلات خود باقی خواهد ماند بدین معنی که آمدن ده ها رژیم دیگر با ایدئولوژیهای متفاوت نیز تغییر اساسی در وضع آن ایجاد نخواهد کرد. بسیاری معتقدند که آمدن دولتی دموکرات شرط اساسی برای تغییرات بنیادین و ریشه ایست، این حرف منطقا صحیح است اما باید گفت اولاً افراد تشکیل دهنده آن دولت بدلیل اینکه از خود ما هستند دارای همان ویژگی های ضد دموکراتیک می باشند و اگر بر فرض محال نیز چنین نباشند نخواهند توانست بدون همکاری همگی ما، جامعه را سامان بخشند. چرا که دموکراسی ماده ای نیست که بتوان آنرا به آب شهر و یا نان مصرفی وارد کرد و یا بصورت آمپول به آحاد ملت

تزریق نمود، تا با نوشیدن آن آب و یا خوردن آن نان و یا تزریق آن دارو، در طی یک شبانه روز، یک هفته و یا یک ماه، همه ما در گفتارمان صراحت پیدا کنیم، انتقادهای را با روی خوش پذیرا شویم، اشتباهاتمان را قبول و عذرخواهی کنیم، از تعارفات و تکلفاتمان کم کنیم، با جدیت و کوشش کار کنیم، مصالح عموم را بر مصالح و منافع خود ارجح بدانیم، به حقوق یکدیگر احترام بگذاریم، به کار یکدیگر دخالت نکنیم، احساساتمان را در قضاوتهايمان دخالت ندهیم، ضابطه را بر رابطه مقدم بدانیم، به یکدیگر برچسب نزنیم و شایعه نسازیم و غیبت نکنیم و ..

بنابراین نباید به انتظار آمدن دولتی دموکرات نشست و به آن چندان دلخوش نمود. بلکه باید تمرین دموکراسی را از خانه ها شروع کرد و به موازات تغییر دادن ظواهر زندگی و مدرن کردن آن‌ها کمی هم در پی مدرن کردن خصوصیات کهنه خویش بود. اگر چنین کنیم این امید را می توانیم داشته باشیم که مردم ما در پنجاه، صدسال یا بیشتر دموکرات‌تر، انتقاد پذیرتر، منطقی‌تر، خرد ورزتر و.... بشود و طبیعتاً دولتی که در آن‌زمان بر سر کار خواهد آمد چون از میان آن مردم برخاسته با احتمال بیشتری دارای همان خصوصیات خواهد بود.

اما این کار چندان نیز ساده نیست، چرا که ذهن ما با این معیارها و کدها برنامه ریزی شده اند و این ویژگیها و آداب و رسوم با تار و پود ما در طول تاریخی بس طولانی در آمیخته اند. به عنوان مثال هر چند که ما از آزادی بیان و عقیده دفاع می کنیم، اما با کوچکترین انتقادی که از ما می شود بلافاصله زنگ توهین در گوش ما به صدا در می آید و چهره ما را بر افروخته می کند. حتی اگر در ظاهر نیز آرامش خود را حفظ کنیم، در درون دلگیر می شویم و حق هم داریم و بهمین ترتیب اگر ما را حضرت علیه و جنابعالی و جناب دکتر خطاب کنند و به تعریف و تمجید از ما بپردازند، هر چند که بر بی اساس بودن آن نیز آگاهی داشته باشیم، با این تصور که مورد احترام قرارمان داده اند احساس رضایت می کنیم.

شکستن این کدهای فرهنگی در ذهن یک ملت و رها شدن از اسارت دایره بسته ای که در آن: "شرایط نابسامان محیطی خصوصیات ما را می سازند و خصوصیات ما باعث حفظ و تثبیت شرایط نابسامان می شوند"، نه تنها به تلاش فرد فرد ما بلکه به کمک تمامی متخصصین جامعه شناس و روانشناسان اجتماعی و هر کس که راه علاج و درمانی به نظرش می رسد نیاز دارد. بیاییم با هم به آنچه بر ما گذشته است با دیدی دقیق‌تر بنگریم و برای درد بزرگی که ما را از درون رنج می‌دهد و تحلیل می‌برد چاره‌جویی کنیم.

فوق لیسانس ارگونومی و نویسنده کتاب در اسارت فرهنگ